

## از رفتارگرایی تا جغرافیای رفتاری

دکتر فرهاد حمزه\*

### چکیده

جغرافیا به عنوان یک علم میان رشته‌ای پیوندهای زیادی با سایر علوم دارد. جغرافیای رفتاری از جمله موضوعات مهم درمباحث جغرافیای انسانی می‌باشد که ارتباط تنگاتنگی با روانشناسی محیطی و بنیانهای فلسفی چون مکتب رفتارگرایی دارد. در این مقاله بطور مختصر به سیر تکوینی جغرافیای رفتاری و بنیانهای فکری آن پرداخته شده است. همچنین تاثیرات عوامل محیطی چون ، داده‌های فیزیکی محیط ، داده‌های نمادی ، داده‌های معماری ، و جو محیط بر رفتار مورد مطالعه قرار گرفته و پس از تقسیم بندی فضاها ی رفتاری به این نتیجه می‌رسد که جغرافیای رفتاری در پی کشف نقشه‌های ذهنی مردم و پرده برداری از ادراکات آنها درباره مکان هاست زیرا ادراک فرآیندی است که در مرکز هرگونه رفتار محیطی قرار دارد و منبع تمام اطلاعات محیطی است.

واژه‌های کلیدی: رفتارگرایی ، جغرافیای رفتاری، روانشناسی محیطی ، محیط

### ۱- مقدمه

رفتارگرایی را نمی توان مانند سیستمهای فلسفی آرمانگرایی ، واقعگرایی ، عملگرایی و... یک سیستم فلسفی نامید بلکه نوعی نظریه روانشناختی یا مکتب روانشناسی است که اکنون از شهرت فراوانی برخوردار است. این مکتب از این لحاظ که درباره طبیعت آدمی هم نظرخاص دارد ، جامعه ، ارزشها ، زندگی خوب و ماهیت واقعیت را مورد بحث قرار می دهد طبعاً به حوزه فلسفه وارد می شود ، چون در همه بحثهای خود مستیماً و غیرمستقیماً ، به چگونگی آموزش به عنوان یک متغیر تعیین کننده رفتار انسان می پردازد و در ردیف فلسفه های تربیتی معاصر مورد بحث قرار می گیرد. (شعاری نژاد ، ۱۳۸۳ص ۵۱۷)

این مکتب چون بیشتر توجه خود را معطوف به زمان حال می کند از جمله فلسفه های تربیتی پیشرفت گرا به شمار می رود و علیرغم ماهیت قضیه رفتار عملاً با سه مقوله روانشناسی ، فلسفه و زبان درگیر می باشد. با اندکی مطالعه دقیق در سرگذشت

رفتارگرایی، به سهولت درمی یابیم که در چند سنت فلسفی، ریشه دارد که آشکارترین آنها واقع گرایی و ماده گرایی هستند که هر دو را می توان محیط گرایی نامید. رفتارگرایی همه رفتار آدمی را عمدتاً معلول شرایط محیطی می داند. ماده گرایی بر این باور است که واقعیت را می توان با قوانین ماده حرکت، توجیه و تبیین کرد.

## ۲- رفتارگرایی

ریشه های رفتارگرایی به دیدگاه فلسفی افرادی مانند جان لاک برمی گردد که ذهن را لوح سفیدی می دانست که می توان آن را به دوشکل درآورد. اما رفتارگرایی بطور رسمی در سال ۱۹۱۳ با سخنرانی معروف واتسون (۱۹۵۸-۱۸۷۸م) بنیان گذاری شد او که در آن زمان در زمینه رفتار حیوانات مطالعه می کرد، اظهار داشت:

«روانشناسی از دیدگاه یک رفتارگرا، یک شاخه کاملاً دقیق تجربی از علوم طبیعی است. هدف نظری آن پیشگویی و کنترل رفتار است. رفتارگرا، در تلاشهایش برای دستیابی به طرحی یکسان از پاسخهای حیوانات، هیچ خطی برای جداسازی انسان از حیوانات نمی کشد» (واتسون، ۱۹۱۳، ص ۳)

رفتارگرایی علم رفتار است و رفتار به معنی پاسخ سازمان یافته موجود زنده به محرک است. اصولاً آموزشگران رفتارگرا به شدت به این نکته معتقدند که جهان علم، مجموعه ای از محرکها و پاسخهاست که در نتیجه انطباق رفتار بین محرک و تقویت کننده های مناسب، یادگیری و ادراک اتفاق می افتد. آنها معتقدند که معلمان باید پاسخهای مناسب فراگیران را در موقعیتهای مناسب تقویت کنند تا این رفتارهای مطلوب بخشی از رفتار خود بخودی دانش آموزان شود. (حیدری قزلجه، ۱۳۸۲، ص ۲۴)

اسکینر (۱۹۰۴-۱۹۹۰) که یکی از سرشناس ترین روانشناسان رفتارگرا محسوب می شود، ابداع کننده «یادگیری برنامه ای» و «ماشین تدریس» بود ویژگیهای یادگیری برنامه ای عبارت بودند از گامهای کوچک پاسخ دهی آشکار بازخورد فوری و

سرعت تعریف شده برای هر شخص مهمترین عمومی که پس از ظهور رفتارگرایی در روانشناسی رخ داد تبدیل روانشناسی علمی دقیق، عینی و قابل مشاهده و اندازه گیری همانند فیزیک و شیمی.

بعد از رواج رفتارگرایی در آمریکا، گسترش رفتارگرایی در کل جهان به دو دلیل، قابل پیش بینی بود اول اینکه نظام آموزشی آمریکا، به عنوان یک نظام پیشرفته تلقی می شد و کشورهای دیگر از آن الگو می گرفتند.

دوم اینکه این کشور یکی از مهمترین حامیان برنامه های کمکهای بین المللی تحت عنوان مشاوره آموزشی در کشورهای در حال توسعه بود و در نظامهای آموزشی این کشورها، نفوذ فراوانی داشت که بطور نمونه، می توان به فعالیتهای تیلور (۱۹۳۰) به عنوان مشاور نظامهای آموزشی در کشورهای تایلند، چین، تانزانیا و فلسطین اشغالی اشاره کرد. (حیدری قزلجه ۱۳۸۲، ص ۲۴)

## ۳- خطوط کلی مکتب رفتارگرایی

کنش متقابل نمادی تحت تاثیر مکتب سلوک و رفتار و مکتب اصالت عمل قرار داشته است. مکتب سلوک و رفتار در روانشناسی مدتی طولانی از اقبال فراوانی برخوردار بوده و هنوز هم - با وجود تحولاتی که یافته است - در قالبهای تازه اش از مکاتب معروف روانشناسی است. گرایش اساس رفتارگرایان اولیه این بود که پدیده های روانی انسان را به رفتارهای ناشی از حیات زیستی او برگردانند و برای آنها اساس حیوانی قائل شوند. از نظریات، روانشناسی جمعی به روانشناسی فردی برمی گردد که اساس «غریزی» یا صورت «بازتاب شرطی» دارد و بدون شک نظریات مک دوگال متفکر انگلیسی که معتقد بود طبیعت آدمی مرکب از غرایز خاص و سائقه های عام است و هریک از غرایز به جنبه های هیجانی خاصی مربوط می شود در نظرات رفتارگرایانی چون واتسن موثر بوده است. نکته در خور توجه اینکه مک دوگال ده

غریزه و چهارسائقه را برمی شمارد و می گوید: هر رفتاری برغرایز و سوائق مشتق از آنها مبتنی است و استمرار و اتصال مراحل رشد نیز مبین این مطلب است. حیات اجتماعی نیز برپایه این غرایز و سوائق استواراست و از آنجا که حیات اجتماعی بر پایه غرایز فردی قرار دارد، هرگونه جامعه شناسی، مبتنی بر روانشناسی فردی می باشد. او سعی داشت به تشریح پایه های نظری روانشناسی بشر و اثر سائقه های ابتدایی و غرایز در زندگی اجتماعی بپردازد.

(توسلی، ۱۳۷۹، ص ۲۷۵)

#### ۴- انواع رفتارگرایی:

پوزیتیویسم منطقی که پرتاثیرترین و پرانتقاداتترین مکتب فلسفی درنخستین نیمه قرن ۲۰ بود، چند میراث برجسته از خود به جای گذاشت که مهمترین آنها نظریه ای در باب معنی بود. آنها معتقد بودند معنای یک جمله همانا شرط اثبات یا تحقیق آن به نحو تجربی است. از این دیدگاه معرفت واجد محتوایی، صرفاً با ارجاع به تجربه حسی قابل توجیه است. رای حل مسئله ذهن و جسم حامیان این نظریه به « رفتارگرایی Behaviorism» رو آورده اند و نظریه رفتارگرایی نیز به انواع مختلفی تقسیم می شود:

**رفتارگرایی روش شناختی:** که یک نظریه توصیه ای (Normative) درباره سلوک علمی روانشناسی است، روانشناسی را علم شناخت رفتاری داند و نه شناخت ذهن و روان. این دیدگاه مدعی است که روانشناسی باید در رابطه با شناخت رفتار موجودات زنده تحقیق کند و نباید به حالتها یا رویدادهای روانی یا آن فرایندهای درونی که رفتار را توضیح می دهد بپردازد.

**رفتارگرایی روانشناختی:** که یک برنامه تحقیقی در روانشناسی است و معتقد است رفتار می تواند بدون ارجاع به حالتها یا فرآیندهای روانشناسانه درونی،

توصیف و تبیین شود. برطبق این دیدگاه خاستگاه رفتار بیرون ماست و نه در درون ما (در روان).

**رفتارگرایی تحلیلی:** که ارتباط مفهومی بین رفتار و حالتها را قائل است و معتقد است سخن از حالتها را روانی، تنها صحبت از رفتارها و تمایل به انجام رفتارهاست. به طوردقیقت «رفتارگرایی تحلیلی» ادعا دارد حالتها را روانی صرفاً چیزهایی درباره پاسخهای رفتاری به تاثیرات محیطی است.

رفتارگرایان تحلیلی معتقدند که از طریق تحلیل مفهومی مناسب زبان روانی ای که استفاده می کنیم می توان حالتها را روانی را تبیین کرد که توسط ترجمه زبان روانی به زبان رفتاری حاصل می شود. مثلاً « شدم » فقط آمادگی فرد را برای برافروختگی چهره و رفتار ناشیانه نشان می دهد و یا فلان شخص درد می کشد.

(همتی مقدم، ۱۳۸۳، ص ۹)

#### ۵- بنیانهای فکری مکتب رفتارگرایی

##### ۵-۱- توجه به خود (فرد)

انسان موجودی است که از قابلیت انعطاف فراوانی برخوردار است از این رو بررسی « عادات » درشناخت فرد انسانی و محیط او اهمیت شایانی دارد. قابلیت انعطاف بدان معناست که انسان دارای ساخت ضعیفی است که تاثیرپذیری را ممکن می سازد و در همان حال آنقدر نیرومند است که خود را یکپارچه تسلیم این اثرات نکند، از این رو عادات در انسان عامل اساسی و انگیزه رفتار وی به شمار می رود. بدین ترتیب میان انسان و محیط اجتماعی وی رابطه متقابلی وجود دارد که بر روی هم اثر می گذارند. (توسلی - ۱۳۷۹ ص ۲۷۰)

نظریه ویلیام جیمز درباره جریان آگاهی ذهنی از اهمیت خاصی برخوردار است. به نظر جیمز آگاهی ذهنی انسان امری متحول و پویاست. این پویایی موجب می شود که

میان امور خارجی گزینش کند، یعنی برخی را بپذیرد، برخی را رد کند و برخی را اصلاً مورد توجه قرار ندهد. بعلاوه، «من» نسبت به «خود» آگاهی دارد و این آگاهی دارای دو درجه است:

یکی «من به منزله عامل شناخت» یا خود محض (I) و دیگری «من به منزله مورد شناخت» یا خود تجربی (Me). خود به منزله عامل انجام دهنده و محرک اساسی شناخت جریان آگاهی ذهن انسان است و خود تجربی به معنای وسیع، شامل متعلقاتی است که به خود اضافه شده است. این دو وجه خود در طی کنش اجتماعی ظاهر می شود. به این ترتیب ویلیام جیمز مبانی نظری روانشناسی اجتماعی و تحلیل «من اجتماعی» را پایه گذاری کرد. شخصیت یا «خود اجتماعی» در طی روابط اجتماعی و پایگاهها و نقشهایی که فرد در عهده می گیرد شکل می یابد. (توسلی، ۱۳۷۹ص ۲۷۰)

یکی از نظریاتی که بسیاری از رفتارشناسان و روان شناسان از آن بهره جسته اند و یا به آن استناد می کنند به عنوان پایه مطالعات مرتبط با مسائل رفتاری در انسان نظریه فروید می باشد طبق این نظریه ساختار دستگاه روانی به ۳ حوزه تقسیم می شود:

«نهاد» یا اید Id

«خود» یا ایگو Ego یا «من»

خود برتر یا «فراخود» یا سوپرایگو Super Ego

– نهاد یا اید Id به سیستمی اطلاق می شود که با انسان متولد، در مجموعه این سیستم نقش اصلی را عامل ارثی ایفاء می نماید. اساس کار آن لذت بردن است یعنی وظیفه اصلی این حوزه تلاش در جهت رفع نیازهای مرتبط با غریزه است. نیازهایی که موجود همواره با خود به دنیا آورده است وقادر به کنترل یا حد آن نیست و زندگی و بقاء او به این سیستم بستگی دارد.

– خود یا ایگو Ego، وظیفه این حوزه حفاظت از نهاد است یعنی اینکه فشارهای بیرونی و تحریکات محیطی وارده بر نهاد را کاهش داده یا کنترل مینماید و یادگیری ایجاد

تغییرات مناسب به نفع نهاد را برعهده دارد به عبارت دیگر وظفه دارد که جانشین سازی اصل واقعیت به جای اصل لذت، یک رابطه مناسبی بین سیستم درونی و محیط بیرونی بوجود آورد، یعنی اینکه قاضی واقع بینی باشد بین تمایلات درونی و امکانات برآوردن این تمایلات از طرف محیط بیرون.

– سیستم خود برتر یا «سوپرایگو»، در نتیجه یادگیریهای اجتماعی حاصل می شود که والدین و ارزشهای جامعه نقش اصلی را در تقویت آن ایفاء می کنند. در این سیستم یک نوع عامل بازدارنده و کنترل کننده شامل «منع – کنترل – تنبیه» در مقابل خواسته های «نهاد» ایجاد می شود، این حوزه ها، بخش وجدان اخلاقی را تشکیل می دهد و تلاش می کند شخصیت فرد تکامل یابد.

بنظر فروید اولاً گر یک انسان خصوصاً از زمان کودکی نتواند مراحل سه گانه فوق را به درستی طی کند دچار اختلال روانی خواهد شد. ثانیاً ضمیر ناخودآگاه کلیه حوادث دوران کودکی در آن نقش بسته و کلیه رفتارها و تصمیم گیریها و انتخابهای مهم و... ظاهر می گردد. (شریفی – ۱۳۸۱ص ۶)

## ۵-۲- بوجود آوردن شرایط آزمایشگاهی و کمی سازی

اغلب پژوهشهای مکتب رفتارگرایی محدود به جنبه هایی از رفتار می شود که قابل مشاهده و اندازه گیری هستند. محیط نیز به عنوان مجموعه ای از محرکها، با توجه به پاسخهایی که از سوی ارگانیزم ارائه می شود، مورد بررسی قرار می گیرد ولی در اکثر پژوهشهای این مکتب به ساخت و رابطه پیچیده بین ابعاد مختلف محیط کمتر توجه می شود. بیشتر پژوهشهای این مکتب در آزمایشگاه روانشناسی به منظور بررسی تداعیها یا پیوندهای بین محرکهای ساده و قابل ضبط و پاسخهای قابل اندازه گیری انجام می گیرد. بدین دلیل نیز، واحدهای بزرگتر و کلی تر و جریانات رفتاری مانند

رفتار یک خانم خانه دار در آشپزخانه یا رفتار دانش آموز در مدرسه ، جای در پژوهشهای این مکتب ندارد.

رفتار و شرایط آن بطور مصنوعی به وسیله پژوهشگری که نقش مجری یا عمل کننده قرار می گیرد برنامه ریزی می شود. در طرحها ، از اجزایی از محیط به عنوان محرک یا درون داد استفاده می شود و پاسخهایی که به عنوان برون داد مورد مشاهده و سنجش قرار می گیرند اجباراً محدود به انواع معینی می گردند. زیرا پاسخهای پیش بینی نشده حذف می شوند. پژوهشگر به طور فعال جریان آزمایشگاه را تحت تاثیر قرار می دهد و فقط آنچه را که پیش بینی و برنامه ریزی کرده است مشاهده می کند. (مرتضوی ، ۱۳۸۰ ص ۹)

پاولوف (۱۸۴۹-۱۹۳۶) فیزیولوژیست و روانشناس تجربی برجسته شوروی (سابق) به دلیل مطالعاتش در بازتابهای انسان و حیوان شهرت یافت. ولی از مطالعات آزمایشگاهی خود چنین نتیجه رفت که یادگرفتن یعنی شرطی شدن و شرطی ساختن اعمال، مطالعاتش نشان دادند که چگونه دو دیدگاه واقعگرایی و ماده گرایی به همدیگر وابسته اند. تشریح غددبزاقی سگ ، پاسخی است که در نتیجه شرطی سازی پیدا میشود و پایه روانی یا ذهنی ندارند. به این ترتیب می توان رفتار را برحسب ماده و حرکت توجه و تبیین کرد. (شعاری نژاد ، ۱۳ ص ۵۱۹)

رفتارگرایان نوین براین باورند که دیدگاه پاولوف درست است اما تبیینهای او بسیار ساده اند او تنها شرطی سازی رفتار بازتابی را مورد توجه قرار داده است در صورتی که رفتارگرایان نوین ، شرطی سازی عامل (فعال) را مطرح کرده اند که همه اعمال موجود زنده را دربرمی گیرد. موجود زنده (اورگانیزم) می تواند محیط خود را تغییر دهد و تغییرات پیدا شده را تقویت کند.

واتسن نیز روش یافتن مشاهده ای را برای مطالعه رفتار پیشنهاد کرد. او بر این باور بود که تسهیل مردم پاسخهای مشروط ایشان به محیط هستند ، وی درچند آزمایش

موفق توانست ترسهایی را د افراد به وجود آورد یا به همان روش شرطی سازی ، آنها را از بین ببرد او محیط را نخستین شکل دهنده رفتار می داند و معتقد است که با کنترل محیط می توان رفتار افراد را شکل داد. او مفاهیمی از قبیل هوشیاری ، احساسات ، رضایت خاطر و آزادی اراده را انکار کرد زیرا قابل مشاهده نیستند بنابراین نمی توانند مورد اندازه گیری عملی قرار گیرند. (شعاری نژاد- ۱۳۸۳ ص ۵۲۰)

### ۵-۳- محیط

واتسن معتقد بوده که محیط شکل دهنده رفتار انسان است و با کنترل محیط می توان رفتار انسان را تغییر داد.

محیط مفهومی است پیچیده و مرکب که ابعاد گوناگون دارد. داده های فضایی، جنبه های اجتماعی ، فرهنگی ، فیزیکی ، معماری نمادی ، جغرافیایی ، تاریخی و زیستی از ابعاد مهم محیط محسوب می شوند در پژوهشهایی که متخصصان روانشناسی محیط یا اکولوژیک انجام می دهند به ویژه به ابعاد فیزیکی - معماری و همچنین نماد و زیستی توجه خاص مبذول می شود ، زیرا فرض براین است که پژوهش در ابعاد اجتماعی و فرهنگی محیط بیشتر در حیطه تخصصهای دیگر مانند « روانشناسی اجتماعی » و « روانشناسی بین فرهنگی » و همچنین مردم شناسی و... قرار می گیرد (مرتضوی ، ۱۳۸۰ ص ۳۱)

با پایان قرن نوزدهم به موازات جهت گیری علم بسوی مطالعه و کنترل جهان مادی و کشف قوانین طبیعی ، ستیز انسان با طبیعت بیشتر شد. در این میان ، تکامل گرایانی چون چارلز داروین و ارنست هاکل روی وابستگیهای زیستی انسان با سایر اجزاء و عناصر جهان زیستی تاکید می کردند. در مجلات علمی این عصر واژه طبیعت ، کمتر به کار گرفته میشد و مفهوم طبیعت را تنها به بخشای بکر ، بی حاصل و دست نخورده اطلاق می کردند.

در اغلب مجلات علمی، به جای طبیعت واژه محیط Environment عمومیت می یافت که ریشه آن مربوط به قرن هفدهم و از واژه Environ فرانسه می باشد. این واژه ابتدا در زیست شناسی، بعد در علوم اجتماعی و سپس در جغرافیا به کار گرفته می شود. بطوریکه از اواسط قرن بیستم، واژه طبیعت بندرت در نمایه ها دیده می شود. (شکوهی، ۱۳۷۵ ص ۱۱۲).

به موازات پژوهشهایی که زیست شناسان، گیاه شناسان و جانورشناسان در زمینه علوم، انجام دادند، اطلاعات تازه ای در مورد عالم جانداران در اختیار عموم و سایر علوم قرار گرفت و ثابت بین پراکندگی موجودات در سطح زمین با طرز زندگی ساخت بیولوژیکی و فیزیولوژیکی آنها رابطه داشته و بدون نظم و قاعده نمی باشد که این مسئله خود وجود مناطق و محیطهای گوناگون در روی زمین را توجیح کرد.

مع الوصف، ظهور یک سری پدیده بر اثر تاثیر متقابل بعضی عوامل می باشد، هر مقدار تغییر که در هر کدام از اجزاء ترکیب به وجود آید، همان قدر که می تواند در طرز کار سیستم اثر بگذارد، در تغییر ساخت سایر عوامل نیز موثر واقع شده و می تواند به تغییر کامل آن سیستم و ایجاد سیستمهای جدید منجر شود. بنابراین علی رغم یکی بودن عوامل جغرافیایی در تمام سطح زمین، به علت متفاوت بودن مقدار و ارزش هر کدام از آنها در نقاط مختلف زمین، ترکیبهای به وجود آمده در مکانهای مختلف شبیه هم نبوده و محیطهای جغرافیایی حاصل از آنها ویژگیهای یکسانی را عرضه نمی کنند. در نتیجه مناطق و نواحی متفاوتی که در سطح زمین به وجود می آید، نتیجه ترکیب و تاثیر متقابل عواملی است که اینگونه فعالیت کرده و در هر نقطه از سطح زمین به اشکال مختلف پدیدار می شوند. بنابراین محیط جغرافیایی که از تاثیر متقابل عوامل جغرافیایی به وجود می آید با داشتن دو عنصر زیر بنا و روبنا و ترکیب آن دو با یکدیگر که مکمل یکدیگر هستند، مفهوم منطقه را بوجود می آورد. (تونچدیلک، ۱۹۷۳، بدری فر ۱۳۶۵ ص ۱۰)

البته آنچه که ذکر آن گذشت دیدگاه ماکرو نسبت به محیط و عوامل تعیین کننده محیطهای طبیعی می باشد اما این نگرش می تواند بصورت میکرو و جزئی تر در محیطهایی چون جوامع کوچک شهری، روستایی و خانواده و... قابل بازبینی باشد که یقیناً در بحث رفتارگرایی قابلیت بررسی دارند.

۵-۳-۱- تاثیر برخی عوامل محیطی در رفتار

برخی از عوامل محیطی که رفتار را تحت تاثیر خود قرار می دهند به قرار زیر می باشند:

- داده های فیزیکی محیط

- داده های نمادی

- داده های معماری

- جو محیط

(مرتضوی، ۱۳۸۰ ص ۳۲)

### تاثیر داده های فیزیکی محیط در رفتار

تاثیر برخی جنبه های فیزیکی - هادی محیط در رفتار بسیار آشکار است. مانند حرارت و برودت شدید و نور کم یا زیاد در یک کلاس درس که موجب می شود دانش آموزان نتوانند آنطور که باید و شاید پیشرفت کنند. بر اساس پژوهشهای بعمل آمده رفتار دانش آموزان در کلاس بطور معنی داری تحت تاثیر دما و همچنین کیفیت هوا، به ویژه وزش باد و بارانی بودن آن، قرار می گیرد و بطور مثال حرارت بیش از ۲۱ درجه سانتی گراد، موجب کاهش تحرک و افزایش رخوت و بی حالی عمومی می شود. (مرتضوی، ۱۳۸۰ ص ۳۲)

### تاثیر داده های نمادی محیط

انسان طی مراحل اجتماعی شده، علاوه بر اکتسابات دیگر، در مورد نحوه استفاده

از برخی فضاها و برای پاسخگویی به معانی نمادی محرکهای محیط، الگوهای رفتاری مشخصی فرامی گیرد. بطور مثال « رفتار » را در یک اتاق کار یا نشیمن در نظر می گیریم. اگر فردی غریبه یا زبردست از نظر سلسله مراتب اجتماعی وارد چنین اتاقی شود، معمولاً متناسب با ارزشهای نمادی حاکم بر جامعه خود رفتاری کند: یک ایرانی احتمالاً بدون دعوت و اجازه به سوی قسمتی از اتاق که معمولاً در مقابل در ورودی قرار دارد و « بالا » نامیده میشود یا محلی که « بزرگی » در آن قرار گرفته است (مانند میز رئیس) نمی رود. او نزدیک در ورودی متوقف می شود. در حالی که یک اروپایی الزاماً چنین رفتار نمی کند، زیرا بخشی از فضا که در ایران « بالای اتاق » نامیده می شود، در بسیاری از کشورهای اروپای و آمریکایی فاقد ارزش نمادی ویژه است. پس انسان، بسته به ارزشهای فرهنگی محیط خود به برخی فضاها، محرکها و رویدادها معنی می بخشد و متناسب با آنها رفتار می کند. (مرتضوی، ۱۳۸۰ ص ۳۳)

### تاثیر شرایط معماری محیط

ویژگیهای معماری فضاها یقیناً بر روی افراد موجود در آن مجموعه اثرگذار بوده و بازتاب آن از طریق رفتارهای فردی و گروهی قابل رویت خواهد بود. چنانکه در خصوص فضاهای آموزشی این مسئله از طریق جنبه های رفتاری قابل مشاهده دانش آموزان قابل تحلیل می باشد و در این ارتباط وجود فضاهای باز و دسترسی به ابزارهای کار موجب افزایش تحرک نیز می شود.

### تاثیر جو محیط

همه ما کم و بیش شرایط کلی محیط و فضاهایی را که به انسان احساس شادی و غم یا خفگی می دهند، تجربه کرده ایم. گاهی شرایط کلی محیط از طریق تحریک احساسهای ویژه موجب دگرگونی رفتار می شوند. بطور مثال یک کلاس درس ممکن

است سرد و بی روح باشد. این نوع جو معمولاً در اثر جمع شدن عوامل بازدارنده مختلف (مانند روابط عاطفی - اجتماعی نامناسب بین شاگردان و اولیا و نیز به دلیل وجود شرایط فیزیکی معماری نیز در پیدایش « جو » های مختلف موثر واقع می شود و رفتار را به طور غیرمستقیم تحت تاثیر قرار می دهد. (مرتضوی، ۱۳۸۰ ص ۳۵)

### ۶- رفتارگرایی و بنیانهای جغرافیایی

#### ۶-۱- رفتارگرایی و جغرافیای شخصی

نقش و اهمیتی که فرد و رفتارهای فردی در کتب رفتارگرایی داشت قابل چشم پوشی نیست. البته در آن دیدگاه توجه بیشتر بر روی عوامل روانشناسانه اثرگذار بر رفتار فردی بوده است حال آنکه در بررسی این عامل با بنیانهای جغرافیایی علی الخصوص از دیدگاه مکتب جغرافیای رفتاری دو عامل عمده در ارتباط با فرد و رفتارهای فردی مطرح می شود که عبارتند از، ادراک محیطی و تصاویر و نقشه های ذهنی افراد.

قابل ذکر است که فرآیند ادراک محیطی نقش مهمی را در ساختار مدل ادراک محیطی و رفتار برعهده دارد. واژه « ادراک » بطور کلی تجربه مبتنی بر شعور که معنا و یا اهمیتی را دریافت کرده، می باشد. اصطلاح ادراک در علم جغرافیا عمدتاً به عنوان فهم و تفسیر ذهنی در مورد موقعیتهای یا عارضه های قابل رویت دریافت شده از طریق حواس پنجگانه انسان می باشد، به بیانی دیگر می توان گفت که ادراک یک فرایند آگاهی است که در نتیجه اطلاعات دریافت شده از دنیای واقعی (محیط طبیعی و انسانی) به وسیله دریافت کننده های ادراکی در ذهن فرد ضبط می شود و سپس در رابطه با دخالت عوامل گروهی فرهنگی و قومی اشخاص و همچنین دخالت خصوصیات ساختاری فردی آنها نظیر سن و جنس، تعلیم و تربیت، شغل، تجربه و مدت اقامت در یک محل و بالاخره عملکرد خصوصیات نقشی (وظیفه ای) آنها مانند استعداد های ذهنی و سیستمهای ارزشی و شخصیتی شان (شخصیت، انگیزه احساسات، وجهه

نظرات، عقاید، ارزشها،... ارزشیابی و تفسیرشده و آنگاه در شکل گیری تصاویر و نقشه های ذهنی فرد نقش اساسی ایفا می کند. (بهوروز - ۱۳۸۰ ص ۳۷)

تصاویر به عنوان نماینده یا شاخصهایی از آگاهی ذهنی در مکانیسم فرایند ادراک محیطی معرفی شده اند. اصطلاح تصویرذهنی که کراراً در ادبیات ادراک محیطی آمده، در یک زمینه مطلق (تجربیدی و معنوی) بوده و در واقع به صورت عکسی یا تصویری ذهنی از یک عارضه و یا حتی محیط طبیعی در ذهن انسان متجلی می گردند. اگرچه تصاویرذهنی رل اساسی را در رفتار فضائی ایفا نمی نمایند ولیکن اهمیت وجودی آنها در ساختن نقشه های ذهنی، با ارزش می باشد.

نقشه های ذهنی نوع بخصوصی از تصاویرذهنی بوده و نظیرنقشه های واقعی به عنوان ابزاری برای ایجاد و حفظ دانش (آگاهی) فردی بکار می روند. به عبارت دیگر نقشه های ذهنی به عنوان نمودی از آگاهی، تصویری از یک مکان و یا یک محیط است که به عنوان نماینده سازمان یافته از واقعیت در مغز یک فرد بسط یافته و به عنوان نتیجه ای از اطلاعاتی که دریافت شده - محفوظ - قابل احضار و تفسیرشده است. بنابراین می توان گفت که نقشه سازی ذهنی مبتنی بر به جریان انداختن اطلاعات افراد در مورد ماهیت محیط فضایی آنها بوده و این خود یک توان مهم در فرایند تصمیم گیری فضایی آنها است. نقشه سازی ذهنی، موضوع اساسی تحقیق در جغرافیای کارتوگرافی به شمار می رود.

چه بسیاری از تصمیماتی که مردم می گیرند، به فضایی جغرافیایی که با نقشه های ذهنی ارائه شده است توجه دارند، مرحله تصمیم گیری در فرایند رفتار در واقع حذف انتقالی برای عملی کردن تصاویر سازمان یافته ذهنی و تحقق رفتار در محیط است. در تحقیقات تجربی رفتاری که به وسیله جغرافیدانان انجام می شود. موضوع و تاثیر فرایند تصمیم گیری را مورد سازگاری انسان نسبت به خطرات طبیعی، تشکیل الگوهای مصرفی و خریدی ساکنان یک شهر نسبت به مراکز خرید و در ارتباط با

خصوصیات آن مراکز و بالاخره رفتارهای انتقالی افراد (انتخاب مکانی، انتخاب مسیر و الگوهای حمایت از مراکز خرید) را می توان به عنوان عملکردهایی حساس و سازنده مورد توجه و بررسی قرارداد. (بهوروز - ۱۳۸۰ ص ۳۹)

## ۲-۶- رفتارگرایی و مدل های رفتاری در جغرافیا

جغرافیدانان ادراکی - رفتاری، انواع روشهای تحقیقی سازنده نظیر نقشه های ساده و طرح گونه، الگوها و ساختارهای رفتارفضایی را در جهت تکمیل موضوعات قبلی رفتاری نظیر تصاویرذهنی، سازه ها، ادراکات، دیدگاهها و رفتارهای ارائه شده و ترجیحی و ادامه تاکید بر کاربرد روشهای کمی، مطرح کرده اند. بعنوان مثال در یکی از تحقیقات تجربی در این زمینه بیان شد که نژاد و سن افراد همچون درآمد آنها، از عواملی هستند که در تشریح الگوهای خرید آن افراد برای گونه های ساده غذایی، دخالت دارند، بدین ترتیب نقش عوامل ذهنی در رابطه با خصوصیات فردی در این طرح قضای که با جهت یابی تک نقشی همراه می باشد مهم بوده است. (بهوروز - زمستان ۱۳۷۱ ص ۵۴)

بی شک نقش تاثیرحوزه روانشناسی مکتب گشتالبر مطالعات جغرافیای رفتاری غیرقابل انکار می باشد. از جمله روانشناسان معروف مکتب گشتالت که هر یک به نحوی در تحولات جغرافیای رفتار فضایی موثر بوده اند عبارتند از: ماکس ورتایمر (۱۹۴۳-۱۸۸۰) کورت کافکا (۱۹۴۱-۱۸۸۶) و ولفگانگ کهلر (۱۹۶۷-۱۸۸۷). گشتالت، عبارت است از هستی یا کل سازمان یافته ای که در آن، اجزاء هرچند از هم قابل تشخیص اند اما وابسته به یکدیگرند و خصوصیتی دارند که در نتیجه مندرج بودنشان در کل به وجود می آیند و کل دارا خصوصیتی است که به هیچ یک از اجزاء آن تعلق ندارد. بدین قرار، گشتالت واحدی را تشکیل می دهد که از محیط خود جدا شده باشد. پس در گشتالت بر خواص کلها تاکید می شود که از اجزاء متمایزند. گشتالت هم



در رویدادهای بدنی و طبیعی یافت می شود وهم در تمام رفتارهای انسان. بنابراین از جنبه های بنیادین داده های علمی است. (شکوئی، ۱۳۸۲ص ۱۱۸).

برخی از عوامل عینی و ذهنی نیز دربروز رفتارهای افراد می تواند موثرواقع شود و باکنترل شرایط و بررسی الگوهای فضایی موجود در بین عناصرمی توان به شیوه های رفتاری خاص درمناطق جغرافیایی پی برد. بعنوان مثال دکتربهورز درسال ۱۹۵۴ در بررسی خود درجنوب مرکزی میشیگان به این نتیجه رسید که عوامل ذهنی و عینی در انتخاب مراکز ودر نتیجه درشکل دادن الگوهای فضایی مسافرتی - خریدی کشاورزان در رابطه با اندازه مکانهای مرکزی مختلف همان ناحیه و انواع کالاها و خدمات گوناگون ارائه شده در آن ناحیه موثر هستند. ارائه الگوهای و مدلهای مختلف درگرایشهای جغرافیا از شروع دوره انقلاب کمی درجغرافیا تادوران معاصر به عنوان یکی از روشهای مطالعاتی در زمینه های شهری، روستایی، اقتصادی و... بوده که با اقبال جغرافیدانان مواجهه شد. درحقیقت این مدلها و الگوها درپی آن بودند که غالبی بوجود آورند که درآن چارچوب امکان ارزیابی و آزمایش شرایط وضع موجود در نواحی یا مناطق را بوجود آورند.

افرادی چون تونن، کریستالر، لوش و... از این جمله اند.

به عنوان ارزشیابی نهایی از کاربردمدلهای ادراکی - رفتاری در توجیه و تحلیلهای مربوط به مکانهای مرکزی یک ناحیه خاص جغرافیایی درطول سه دهه گذشته، می توان اظهارکرد که این مدلها عملاً به عنوان تکمیل کننده بررسیهای مکانی - فضایی مورد استفاده قرارگرفته اند و در رفع جبرگرایی پازیتویستی مربوط به مدلهای مکانی - فضایی نقش چشمگیری را ایفاء کرده اند. ضمناً تعیین عملکرد عوامل اجتماعی - فرهنگی درموجودیت و اهمیت مکانهای مرکزی و همچنین دستیابی دقیقتر به اصولی نظیرشناسایی میزان دخالت عوامل ذهنی و عینی مربوط به رابطه فرد ومحیط وی، در

شکل گیری الگوهای مسافرتی - خریدی و فضایی یک ناحیه خاص، حایز اهمیت فراوان می باشد، انجام چنین تحقیقات تحلیلی می تواند در برنامه ریزیهای ناحیه ای - شهری - روستایی نقش اساسی ایفا کند.

الگوهای یادشده نقش مهمی در تعیین پتانسیلهای موجود و برآورد حرکات در آینده دارند. به عنوان ارزشیابی از تجربیات عملی دهه ۱۹۶۰، بایستی اظهارکرد که مدلها و الگوهای رفتاری درجهت تکمیل بررسیهای جغرافیایی با ابعاد مکانی - فضایی، مورد استفاده قرار گرفته و بالمال به رفع مشکل جبرگرایی، از خصوصیات مدلهای پازیتویستی (مکانی - فضایی) بوده است، انجامیده اند. از آغاز دهه ۱۹۷۰ به بعد، بررسیهای تخصصی تر بر روشهای کمی در زمینه کاربرد تلفیقی جغرافیای رفتاری تاکیدشده است. ضمناً تبیین الگوهای مسافرتی و خریدی مصرف کنندگان کالاها یا خدمات موجود درمکانهای مرکزی یک ناحیه به حق انتخاب فرد در ارتباط باعوامل ذهنی و عینی و تاثیرآنها درشکل گیری الگوهای فوق الذکر توجه خاصی شده است (بهورز - ۱۳۷۱ص ۵۳)

درسال ۱۹۸۴، تالمن، عنوان (نقشه شناختی) را مطرح ساخت که از نتیجه آزمایش روی رفتار موشها تهیه شده بود. تالمن معتقد بود که آزمایشات و تجربیات بدست آمده از این نقشه شناختی درمورد رفتارهای انسانی نیز قابل بررسی می باشد.

کوبین لینچ نیز درتحقیقات خود از نقشه شناختی بهره جسته وی ۵ عامل عمده از سیمای شهر را در تهیه نقشه شناختی به کارمی گیرد که عبارتند از: مسیرها، کناره ها، مناطق داخلی شهرها، گرهها، علائم برجسته یا سمبلیک این پنج عامل به صورت منفرد عمل نمی کنند بلکه همه آنها دارای یک نوع همپوشی می باشند. وی معتقد است هرفرد واجد آشنایی دیرین با پاره ای از قسمتهای شهر محل سکونت خود می باشد و تصویری که وی از این شهر درذهن دارد همراه با خاطرات و معانی بسیاربرای اوست. عوامل متحرک هرشهر، خاصه مردم و فعالیتهای آنان همانقدر در ایجاد تصویر

هر شهر در ذهن موثرند که عوامل ثابت کالبد شهر و آدمیان نه تنها ناظر مناظر شهراند بلکه خود نیز جزئی از آن هستند. در مشاهده مناظر شهر، تقریباً تمام حواس درکار است و تصویری که در ذهن حاصل می‌آید ترکیبی از مشاهده و احساس تمام آنها است. (شکوئی، ۱۳۸۲، ص ۱۱۳).

### ۳-۶- رفتارگرایی و محیط جغرافیایی

از اوایل دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ به بعد گرایش روز افزون و چشمگیری در ادبیات تخصصی و پیشرفته مطالعات رفتاری در مورد توجیه رفتار انسان نسبت به محیط جغرافیایی او مشاهده می‌شود. در این خصوص باید به نقش موثر، فصل مشترک نظام علم جغرافیا با نظام علم روانشناسی در توسعه بررسیهای جغرافیای رفتاری اشاره کرد. در این زمینه اسپنسر و بلیدز معتقدند که جغرافیا همواره مفاهیم و ایده های اصطلاحی و تکنیکها را از نظام علوم مجاور اقتباس کرده و توسعه داده که این موضوع در مورد نزدیک شدن و سهیم شدن روشهای تحقیقی در جغرافیای رفتاری و روانشناسی محیطی نیز مشاهده می‌شود. در واقع جغرافیدانان رفتاری دریافته اند که بسیاری از تکنیکهای روانشناسی در مطالعه روابط انسانی - محیطی، قابل استفاده اند (بهفروز - ۱۳۷۱، ص ۳۱).

نگرش به محیط می‌بایست با مولفه های اصلی جغرافیا صورت گیرد. از لحاظ محیط به معنی احاطه کننده می‌باشد، در بحث انسان و محیط وقتی این سوال مطرح می‌شود که چه چیزی ما را احاطه می‌کند با کمی دقت درمی‌یابیم که مجموعه ای از عناصر که در اطراف ما وجود دارند مثل هوا، زمین، پوشش گیاهی، منابع آب و... یعنی عناصر قابل رویت بعنوان عناصر سازنده محیط وجود دارند. هرکدام از این عوامل عمده به نحوی هستند که ما در آن شناور هستیم مانند اتمسفر و... که برای هرکدام نیز زیرمجموعه ای متصور است.

بنابر این پیرامون ما چه ز اتمسفر، لیتوسفر و هیدروسفر به عنوان مفاهیمی عام و ترکیباتشان بعنوان محیط و ما محاط در آن هستیم که محیط را تشکیل می‌دهند. همچنین اجزاء و سازنده محیط نیز پایدار نمی‌باشند. لذا محیط به دو قسمت لایه زیربنایی (محیط بی جان) و لایه رو بنایی (جاندار) تقسیم می‌شود.

(بدری فر - ۱۳۸۴، ص ۱۵).

در مورد تاثیر شرایط محیطی بر رفتار محیطهای مختلفی مطرح می‌باشد که از آن جمله می‌توان به محیط طبیعی، محیط اجتماعی و محیط فرهنگی نیز اشاره کرد. محیط طبیعی، مانند خاک، هوا، نور و جنگل و... که انسان و رفتار وی را تحت تاثیر قرار می‌دهد و به وسیله انسان دگرگون می‌شود. محیط اجتماعی که موضوع بحث روانشناسی اجتماعی است. محیط فرهنگی شامل کتابها، کتابخانه‌ها، قوانین، بناها و شهرها می‌شود.

عده ای از جغرافیدانان در جغرافیای رفتاری به هنگام بحث در مفاهیم محیط روی نگرشهای زیر اعتبار علمی قائل می‌شوند:

۱. همه محیطهای فیزیکی به صورت گریزناپذیر با نظامهای اجتماعی پیوند می‌خورند.
  ۲. انسان بیش از آنکه به صورت یک عامل (برون ذاتی) در محیط بشمار آید جزء یک پارچه محیط خود می‌باشد.
  ۳. تفاوتهاى عمده ای میان محیط مشهود و محیط واقعی وجود دارد.
  ۴. محیطها می‌توانند به منزله مجموعه ای از تصویرهای ذهنی شناخته شوند و مورد ارزیابی قرار بگیرند.
  ۵. محیطها ارزش نمادین دارند.
- افرادی چون ویلیام کرک از بنیانگذاران مکتب جغرافیای رفتاری فرضی روی امر محیط مشخص تاکید می‌کند.

۱. محیط پدیداری یا عینی: یک محیط فیزیکی است که در آن رفتار انسان ظاهر می شود.

۲. محیط رفتاری: از محیط ذهنی یا محیط روانشناختی تاثیر می پذیرد و در آن تصمیم گیری صورت می گیرد.

درواقع شالوده روشن برخورد رفتاری، همانا تصمیم گیری است که ریشه های آن در محیط رفتاری بیش از محیط پدیداری جوانه می زند. (شکوئی - ۱۳۸۲ ص ۱۲۳)

نظرات و تقسیم بندیها درخصوص انواع محیطها اثرگذار بر فعالیتها و رفتارهای انسانی زیاد و متفاوت می باشد و عموماً این تقسیم بندیها در چارچوب دیدگاه جغرافیای رفتاری صورت گرفته است که از آن جمله می توانیم به تقسیم بندی دو کلاس پورتیوس اشاره کنیم که محیط را در زمینه مطالعات شهری به محیط پدیداری انسانی، محیط پدیداری فیزیکی و محیط زمینه ساز تقسیم می کند.

جوزف سانفلد طبقه بندی رفتاری از محیط را به شرح ذیل ارائه می کند:

۱) محیط جغرافیایی

۲) محیط عملکردی

۳) محیط ادراکی

۴) محیط رفتاری

رونالد جانستون جغرافیدان انگلیسی رفتار انسان را تحت تاثیر یا محدودیتهای

چهار محیط قرار می دهد:

۱- محیط طبیعی: مثل زمین، آب، هوا، پوشش گیاهی و زندگی حیوانی.

۲- محیط اجتماعی: شرایط فرهنگی، ساختارهای نهادی و سازمانی.

۳- محیط انسان ساخت: نظیر شهرها، روستاها و محله ها و...

۴- محیط فضایی

مطالعات انجام شده در جغرافیای رفتار و فضایی نشان می دهد که در رفتار انسان هم محیط فیزیکی و هم محیط اجتماعی موثر می افتند:

**محیط فیزیکی** هم محیط طبیعی و هم محیط فیزیکی انسان ساخت را در بر می گیرد. نوع اقلیم شرایط فیزیکی محله و مسکن، تراکم افراد در اتاق و مسکن، آلودگی هوا، زیبایی و زشتی محیط زندگی، هریک به نحوی رفتار انسانی را تحت تاثیر قرار می دهد.

**محیط اجتماعی** کیفیت درک مسئولیت دولتها، تامین اجتماعی، شرایط اقتصادی، محیط کار، محیط مدرسه و نقش خانوادهها، رفتار انسان را تحت تاثیر قرار می دهند. شرایط اجتماعی - اقتصادی هر طبقه فشار روانی خاصی به آن طبقه وارد می سازد چنانکه تحقیقات انجام شده در منهن نیویورک نشان می دهد که بیشترین میزان اختلالات روانی در میان طبقه ای دیده می شود که پایگاه اجتماعی و اقتصادی پایین تری دارند. (شکوئی - ۱۳۸۲ ص ۱۲۶)

#### ۷- نتیجه گیری:

اگر نظری جغرافیایی به مکتب رفتارگرایی داشته باشیم علل شکل گیری آن را می توانیم در تفاوت های رفتاری مناطق مختلف جغرافیایی بدانیم. زمین به عنوان بسترفعالیتهای انسانی شرایط گوناگون را مهیا ساخته که انسانها متناسب با توان فکری و تکنولوژی خود از آن بهره برداری کرده یا در مقابل آن از خود واکنش نشان می دهند این رفتارها در چارچوب جغرافیای رفتاری قابل بررسی می باشد. در حقیقت در انجام این بررسیها نگرش به محیط می بایست با مولفه های جغرافیایی صورت گیرد. آنچه که نباید از نظر دور نگه داشته شود در مورد مبانی نظری مکتب رفتارگرایی و بنیانهای جغرافیایی همانا پیوندی است که بین این دو از طریق روانشناسی محیط و همچنین ادراکات ناشی از شناخت محیط برقرار می گردد. بنابراین جغرافیدانان رفتاری، تکنیکهای

روانشناسی در بررسی روابط انسان و محیط قابل استفاده اند. و همه این تمهیدات جهت بوجود آوردن شرایطی آزمایشگاهی. جهت بهره گیری از الگوهای مختلف برمی گردد به یک هدف نهایی متخصصین امر که همانا پیش بینی رفتار انسان می باشد. واکنش و رفتار انسان در مقابل رخدادها هر چند ریشه در شرایط محیطی و روانی افراد دارد اما عملاً ارائه یک الگوی واحد جهت برآورد رفتارها به دلیل تنوع محیطهای و نیز متفاوت بودن حالات روحی و روانی افراد، غیرممکن می نماید.

در رفتارگرایی رفتار بر حسب ماده و حرکت تبیین می شود (پاولوف) که شرطی سازی رفتار بعنوان یک اصل مطرح می گردد. ولی موجود زنده می تواند محیط خود را تغییر دهد و تغییرات پیدا شده را تقویت نماید. بیان دیگر در رفتارگرایی عقیده بر این است که محیط شکل دهنده رفتار انسان است (واتسن) و با کنترل محیط می توان رفتار انسان را تغییر داد ولی اراده هوشیاری - احساسات، رضایت خاطر و آزادی و... را نمی توان انکار کرد هر چند که اینان به آزادی اراده عقیده ندارند و از نظرشان مهم فقط افزایش اشخاص و اشیاء هستند که بعنوان کنترل گر محسوب می شوند و با مهندسی رفتار در پی حل همه چیز هستند!

درمباحث آموزشی نیز بهره گیری از دیدگاههای رفتارگرایانه منجر به این خواهد شد که از توانایی های درونی، انگیزه ها جهت آموزش تکیه بیشتری صورت گیرد و از معیارهای قراردادی خارجی و تقویت کننده های منفی پرهیز شود (طلوعی، بی تا، ص ۱۶۰)

آنچه که رفتارگرایان بدان اعتقاد دارند کشف الگوهای رفتاری و عملی رفتارهای مشابه یا پاسخهای تکرارشدنی و قواعد مستمر کنشی واکنشی است. در واقع هدف نهایی و فراگیری رفتارهای مشابه و روند تکرارپذیری است تا براساس آنها بتوان آینده را پیش بینی کرد. آنچه این گروه به آن اعتراف داشتند این بود که یقیناً نمی توان وقوع دقیق رویدادها را در آینده پیش بینی کرد اما براساس روشهای رفتاری علمی جهت

حرکت روندها و رویدادهای احتمالی در آینده را می توان حدس زد. شاید از اشکالاتی که بتوان بر این مکتب وارد کرد یکی توجه بیش از حد به کمیت و استفاده از تحلیلهای ریاضی می باشد که شایسته است در مسائل مطالعات انسانی مواردی چون تعقل، احساس و هوشیاری نیز در نظر گرفته شود. اشکال دیگر آنان جزئی بودن و موضوعات مورد مطالعه است، که ممکن است در سطح مطالعات اجتماعی بخشی بسیار جزئی به حساب آید، همچنین در این زمینه می توان به توجه خاص این مکتب به مدلسازی و الگوسازی اشاره کرد، که برخی از ویژگیهای انسانی به لحاظ روانی ماهیتاً امکان کمی سازی و مدلسازی برای آنها وجود ندارد.

از اشکالات دیگر این مکتب نگرش تک بعدی و صرف به مسائل است که شایسته است آن دید سنتی را در مطالعات از دست نداده و جامعیت در مطالعات رفتاری (داشتن دید جامع تاریخی - جغرافیایی و جامعه شناسی و...) لحاظ گردد.

اما، جغرافیای رفتاری در پی کشف و شناخت نقشه های ذهن مردم و پرده برداری از ادراکات عمیق آنها درباره مکانهاست. جغرافیای رفتاری الگوهای فضایی رفتار را به مثابه یک فرآیند شناختی - ادراکی تبیین می کند. نظریه ها و مفاهیم و الگوها از فضای روانشناختی به فضای عینی، تفسیر و تبدیل می شود. قضیه های روان شناختی و اجتماعی نیز در ساختمان نظریه های جغرافیایی به کار رفته اند.

جغرافیدانان انسانی آگاهی دارند که الگوهای جغرافیایی به عنوان نتیجه ای نهایی از تعداد زیادی تصمیمات انفرادی بوسیله مردم در زمانهای مختلف و دلایل متفاوت قابل توجیه می باشد. این مسئله ضرورت به کاربردن برخی نظریه های روان شناختی را در توجیه آن الگوها مطرح کرده است.

هاروی در این مورد به مشارکت برون (۱۹۲۰)، سائر (۱۹۲۵) و ولپرت (۱۹۶۴) اشاره می کند که آنها به عقیده و یا نظریه رضایت مندی در تحلیلهای رفتاری جامعه

مورد مطالعه اهمیت داده اند. در این میان، برون و ولپرت در سطح رفتار انفرادی و سائر در سطح فرهنگی تاکید داشته اند.

جغرافیدانان می توانند به خوبی در حد پرفایده از ادبیات روانشناختی بهره بگیرند. ضمناً قضیه های روانشناختی (خصوصاً در موارد رفتاری) می توانند مستقیماً بوسیله جغرافیدانان به کار روند. نتیجه گیریهای مشابه ممکن از طریق استفاده از قضیه های شناخت اجتماعی در جغرافیای انسانی، به دست می آید. بنابراین مطالعه نظریه پخش که توسط راتزل مطرح شد و بعدها نظریاتی در همین زمینه با مهارت بیشتری توسط هگر استراند و راجرز عنوان شد مبتنی بر استفاده وسیع از ابیات شناخت اجتماعی بوده اس.ا. (بهفرز ۱۳۷۸ ص ۹۲)

برای جغرافیدانان تصویرذهنی به منزله یک میانجی میان انسان و محیط عمل می کند. بدینسان که از جغرافیای شخصی افراد یا گروهها در جستجوی اطلاعاتی از این تصویرذهنی می باشند تا همشکلی و همخوانی آن را با جهان عینی واقعی بیابند. در واقع روانشناسی - تصویرذهنی برای جغرافیدان همان میانجی یا صافی است و پدیده های جغرافیایی، چیزی است که از این صافی عبور داده می شود.

برای روانشناسی، محیط عینی ناشناخته می نماید و موجودیت آن مربوط به شرایط شخصی است. در جغرافیا، در قلمرو رفتار - غالباً با مقیاسهای متوسط یا بزرگ سرو کار داریم مثل امر مهاجرت، انتخابات مردم و فضا، تغییر محل سکونت، در حالی که در روانشناسی بیشتر با رفتار فردی در مراحل سازمان، اطاق، مدرسه و... روبرو می باشیم. در جغرافیای رفتار فضایی، در اغلب موارد، گرایش به جبر محیطی مشاهده می شود. جبر محیطی، علت اساسی افتراق در شیوه زندگی انسانی در شرایط محیط طبیعی جستجو می کند. در این مکتب علاوه بر محیط طبیعی، محیط انسان ساخت نیز در رفتار فضایی مورد تاکید قرار می گیرد و وحدت و یکپارچگی جغرافیای طبیعی و جغرافیای انسانی اعتبار می یابد.

عنوان شیوه زندگی که اندیشه شیوه زندگی، یکپارچگی و ترکیب عوامل محیطی، اجتماعی و دانش فنی را بیان می دارد و از طرف ویدال دولابلاش نیز بیان شد بعنوان یکی از مسائلی است که در جغرافیای رفتاری مورد تاکید می باشد. (شکوئی، ۱۳۸۲ ص ۱۱۶)

## منابع

- ۱- بهفروز، فاطمه. (۱۳۷۸). فلسفه روش شناسی تحقیق علمی در جغرافیا. تهران: دانشگاه تهران
- ۲- بهفروز، فاطمه. (۱۳۷۰). بررسی‌های ادراک محیطی و رفتار در قلمرو مطالعات جغرافیای رفتاری و جغرافیای انسانی معاصر. سال ششم. شماره ۲۰. مشهد: آستان قدس رضوی
- ۳- بدری فر، منصور. (۱۳۸۴). جزوه درسی جغرافیا و نظام‌های اجتماعی. تهران: واحد علوم و تحقیقات
- ۴- توسلی، غلام عباس. (۱۳۷۹). نظریه‌های جامعه شناسی. تهران: سمت
- ۵- تونچدیلک، نجات. (۱۹۷۳). مبانی جغرافیای منطقه‌ای مناطق طبیعی. بدری فر، منصور (۱۳۶۵). تهران: مرکز نشر دانشگاهی
- ۶- حری، عباس. (۱۳۸۱). آیین نگارش علمی. تهران: دبیرخانه هیات امنای کتابخانه‌های عمومی کشور
- ۷- حیدری قرلجه، رضا. (۱۳۷۸). رفتارگرایی و طرح درس. تهران: رشد آموزش ریاضی
- ۸- سریع القلم، محمود. (۱۳۸۴). روش تحقیق در علوم سیاسی و روابط بین الملل. تهران: فروزان
- ۹- شعاری نژاد، علی اکبر. (۱۳۸۳). فلسفه آموزش و پرورش. تهران: امیرکبیر
- ۱۰- شریفی، کوروش. (۱۳۸۱). مکتب رفتارگرایی. تهران: مرکز تحصیلات تکمیلی میرداماد
- ۱۱- شکوئی، حسین. (۱۳۷۵). اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا، جلد اول. تهران: گیتاشناسی
- ۱۲- شکوئی، حسین. (۱۳۸۲). اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا، جلد دوم. تهران: گیتاشناسی
- ۱۳- طلوعی، ابراهیم. (بی تا). گذار از رفتارگرایی به انسان گرایی در آموزش. تهران: رشد تکنولوژی آموزشی
- ۱۴- مرتضوی، شهناز. (۱۳۸۰). روانشناسی محیط و کاربرد آن. تهران: دانشگاه شهید بهشتی
- ۱۵- همتی مقدم، احمد رضا. (۱۳۸۳). رفتارگرایی تحلیلی. تهران: نشریه شرق